

نویسنده : جفری .س تی کلار «Jeffrey St. Clair» .

منبع و تاریخ نشر : کونترپانچ «2026-06-19» .

برگردان : پوهندوی دوکتور. سیدحسام «مل»

روح اساسی آمریکایی، نسخه وایومینگ

The Essential American Soul, Wyoming Version

نام «وایومینگ» از کلمه بومی آمریکایی Lenape Munsee به معنی «در کنار رودخانه بزرگ» گرفته شده است. از نظر تاریخی، این کلمه در انگلیسی به معنای «دشت‌های بزرگ»، «چمنزار بزرگ» یا «کوه‌ها و دره‌های متناوب» بوده است.....
تفصیل توسط این قلم از منابع



او با مرگ، با کشتن موجودات وحشی هوا و زمین زندگی می‌کند. مردی اهل وایومینگ در حال چاقو زدن به یک کابوت زخمی، پس از زیر گرفتن او، پرتاب کردنش به هوا و لگد زدن به آن). تصویر از ویدئویی که توسط Cowboy State Daily منتشر شده است.

این به اندازه کافی خوب نیست. اما شما آنجا اسطوره آمریکای سفیدپوست اصیل را دارید. همه چیزهای دیگر، عشق، دموکراسی، دست و پا زدن در شهوت، نوعی بازی فرعی است. روح اصیل آمریکایی سخت، منزوی، رواقی و قاتل است. هنوز ذوب نشده است... مردی که با مرگ، با کشتن زندگی می‌کند، اما سفید خالص است. این ذاتی‌ترین آمریکایی است. او در هسته همه جریان‌ها و نوسانات دیگر قرار دارد. و وقتی این مرد از انزوای ساکن خود جدا می‌شود و حرکت جدیدی انجام می‌دهد، مراقب باشید، اتفاقی خواهد افتاد.

دی اچ لارنس، «رمان‌های جوراب چرمی فنیمور کوپر»، مطالعاتی در ادبیات کلاسیک آمریکا

ایالات متحده کشوری خشونت‌آمیز است. هر آمریکایی این را می‌داند. ما برای گذراندن روز به خشونت نیاز داریم. باید آن را تماشا کنیم. باید در بازی‌ها با خشونت بازی کنیم. باید آن را بشنویم و احساس کنیم. باید باور کنیم که از هر کس دیگری خشن‌تر هستیم. ما به امنیت این فکر نیاز داریم که هیچ‌کس نمی‌تواند خشونت ما را از بین ببرد. ما از خشونت اطرافمان می‌ترسیم و از خشونتی که به دیگران می‌شود، تحریک می‌شویم. بسیاری از ما می‌ترسیم که به اندازه کافی خشن نباشیم، که وقتی فشار به ما وارد می‌شود، وقتی زمان اثبات خشونت ما فرا می‌رسد، نتوانیم از پس آن برآییم.

خشونت، آسیب‌شناسی آمریکایی است. کشتن، عامل بیماری زای ما است. استفاده از ماسک مجاز نیست. بگذارید گسترش یابد.

ما خشونت خود را در تعطیلات ملی جشن می‌گیریم. نمایش‌های خشونت‌آمیز را روی چمن کاخ سفید اجرا می‌کنیم. ما آسمان بالای سرمان را با موشک‌ها و انفجارهای شبیه سازی شده و اوه و حیرت بالحن‌هایی که مختص سکس است روشن می‌کنیم، جنسی که به نظر نمی‌رسد آمریکایی‌ها از آن لذت ببرند، مگر اینکه بیش از کمی سلطه خشونت‌آمیز در آن موج بزنند. هالیوود ما را طوری تربیت کرده که ارگاسم هایمان را مثل آتش‌بازی و انفجار بمب ببینیم. سکس و مرگ در ذهن ما با هم ترکیب شده‌اند، برای همیشه در هم آمیخته‌اند. اصل لذت ما بر اساس میل به ایجاد درد، برای نشان دادن قدرتمان، حتی زمانی که قدرت کشور رو به زوال است، بنا شده است. مرد آمریکایی بدون آن احساس پوچی و ناتوانی می‌کند.

ما خشونت خود را با خود می‌بریم. به محل کار. به بار. به استادیوم فوتبال. به اتاق خواب. به اروپا. به خاورمیانه. ما باید نشان دهیم که چه کسی هستیم، هر کجا که می‌رویم. به خودمان و به دیگران. ما خشونت خود را به جنگل‌ها، به کوهستان‌ها، به بیابان‌ها می‌بریم. ما هر زمان که بتوانیم علیه هر موجود زنده‌ای که از راه ما می‌گذرد، خشونت

اعمال می‌کنیم. اما کشتن صرف فایده‌ای ندارد. ما باید ثابت کنیم که کشته‌ایم. دیگران باید بدانند. بنابراین پوست، سر و استخوان‌های آنچه را که کشته ایم به عنوان غنیمت به خانه می‌بریم. ما از اعمال کشتن خود فیلم می‌گیریم. ما با لاشه‌ها ژست می‌گیریم. ما تصاویر را پخش می‌کنیم. ما به خاطر کشتن می‌کشیم. سبک زندگی ما یک ورزش خونین است. اگرچه تعداد کمی از کسانی که صحنه‌های صفحات آن را بازی می‌کنند، آن را خوانده‌اند، کتاب «نصف النهار خون» اثر کورمک مک‌کارتی به متن مقدس ما تبدیل شده است، راهنمای چگونگی تبدیل شدن به یک مرد سفید پوست کاملاً آمریکایی، منظورم سفید در ذهن، و سفید در روح - یک شکارچی گوزن پست مدرن، آماده برای کشتن با تمام قدرت.

ما خود را در خون آنچه کشته‌ایم تقدیس می‌کنیم. خود را با آن علامت‌گذاری می‌کنیم. ما فرزندانمان را با داستان‌های خونریزی پرورش می‌دهیم. ما آنها را جلوی صفحه نمایش می‌نشینیم که در آن بیش از ۱۲۰۰۰ عمل خشونت‌آمیز در سال، ۳۳ قتل در روز، روز به روز، برخی از فیلم‌های تبلیغاتی که تقریباً هر هفته توسط وزارت جنگ خودمان تولید می‌شود، خواهند دید. ما اخلاق خشونت‌آمیز خود را به فرزندانمان القا می‌کنیم. وقتی ۱۲ ساله می‌شوند، به اندازه یک مک‌کاسلین جوان در «خرس» فاکنر، غرق در خون مجازی هستند. این داستان یکی از بهترین داستان‌هایی است که تاکنون در مورد خشونت بومی برای شخصیت آمریکایی و نحوه تعریف ما از خودمان توسط خشونت نوشته شده است. آمریکایی‌ها برای خود داستان‌های بلندی در مورد اینکه کشتن ما چقدر قهرمانانه است، تعریف می‌کنند و ما معتقدیم که این داستان‌ها واقعی هستند. اینکه آنها تاریخ هستند. تاریخ ما. حق طبیعی ما. گویی در قانون اساسی ما ثبت شده‌اند. به صورت آیینی درآمده است. جهان برای ما وجود دارد تا بکشیم و خود را با خون آن تقدیس کنیم. ما باید گوزن، گوزن شمالی، ماهی سالمون، قزل‌آلای خود، روباه، سگ‌آبی، راکون، گرگ و خرس خود را «بگیریم». اگر با چیزی مرده در کیفمان، روی شانه مان، روی سورتمه، در یخچال، در کف کامیون یا بسته شده به کاپوت SUV برنگردیم، خودمان را شکست خورده می‌دانیم. ما پرندگان، حشرات، خزندگان، درختان، کاکتوس‌ها و سنگ‌ها را خواهیم کشت. ما تمام دامنه‌های کوه را خواهیم کشت. ما رودخانه‌ها را خواهیم کشت. ما یکدیگر را خواهیم کشت. ما حتی مردگان را نیز خواهیم کشت. ما در بازی‌هایمان تعداد کشته‌ها را می‌شماریم و امتیازها را با دیگران تقسیم می‌کنیم. ما باید امروز بیشتر از دیروز بکشیم. ما خواهیم کشت تا زمانی که چیزی برای کشتن باقی نماند. سپس خودمان را خواهیم کشت.

اینجا، افتخار در نحوه‌ی کشتن نیست، بلکه در خود عمل کشتن است. توانایی کشتن. بدون پشیمانی. بدون اینکه زندگی‌هایی که کوتاه کرده‌اید، حتی زندگی‌های بی‌گناه، ذهنتان را مشغول کند. مخصوصاً زندگی‌های بی‌گناه. کشتن با دستانتان، با چاقو، با اسلحه، با تیر، با دسته‌ی بازی، با فشار دادن یک دکمه، با باز کردن درهای محفظه‌ی بمب، با زدن کبریت، با فرو کردن سوزن، با زدن یک کلید.

این روان‌شناسی ایده‌آل آمریکایی در محل کار است، روشی که ما برای آن برنامه‌ریزی شده‌ایم. ما باید بکشیم و نشان دهیم که کشته‌ایم تا مد رکی برای شهروندی، گذرنامه‌ای نمادین برای ورود به جمهوری مرگ باشد. روان‌شناس واقعی آمریکایی یک

فرد منزوی نیست. به هر حال اینجا نه. او همسایه‌ی شماست، عموی شماست، نماینده‌ی برند شماست، وکیل شماست، بانکدار شماست، شریک گلف شماست، فرزندتان است. فرزندی که شما ساخته‌اید. فرزندی که شما شکل داده‌اید و قالب زده‌اید تا درست مثل خودتان باشد.

ما بچه‌های معمولی آمریکایی را دیده‌ایم که در شیلوه و آنتیتام، سند کریک و ووندنی، در سامار و مورو کریتر در فیلیپین، در طول جنگ کاکو در هائیتی، در اوکیناوا، هیروشیما و ناگازاکی، در سیناکاتی و بیسکاری، در مالدی، چنونی و درسدن، در نوگان ری، در سلما و بیرمنگام، در مای لای، چو لای، توی بو، هوئه و سون تانگ، در بندیکت کانیون و خیابان سیلو در ایو، در ال موزوته، در جونزتا ون، در کلمباین، در امیریه، در واکو، در بگرام، در میوند و پنجوایی، در فلوجه و ابوغریب، در سندی هوک و اووالد، و در یک مدرسه دخترانه در میناب ایران، کارهای خیس خود را انجام می‌دادند. پسر هر مادری می‌تواند یک قاتل آمریکایی شود و مورد تحسین رئیس جمهور قرار گیرد، حتی به خاطر فرو کردن چاقو در بدن یک اسیر جنگی مجروح، که فقط یک کودک، یک پسر نوجوان بود، سپس ژست گرفتن با جسد او و فرستادن آن برای دوستان، مانند ادی «تینخ» گالاگر. یا می‌توانید در خاطرات خود به شلیک به سر توله سگ خود و پرتاب کردن اتفاقی جسدش در معدن سنگ لاف بزنید تا ثابت کنید که یک زن می‌تواند به اندازه هر مرد سفیدپوستی بی‌رحم باشد، سپس مانند کریستی نوئم با یک پست کابینه پاداش بگیرید.

در این زمینه، این دو داستان را از ایالت تمام آمریکایی و ایومینگ در نظر بگیرید. یک ایالت افسانه‌ای آمریکایی. ایالت کابوی‌ها. ایالت شکارچیان نفت. (ما نام چیزهایی را که می‌کشیم می‌گیریم. ما صاحب آنها هستیم.) ایالت دیک چنی. ایالتی که با خشونت به دست آمریکایی‌ها افتاد و با خشونت حفظ شد. ایالتی که در قلب یکی از با شکوه‌ترین مناظرش، خشونت عظیم و بی‌رحمانه‌ای بر زمین روا داشته می‌شود، جایی که زمین را لخت می‌کنند، منفجر می‌کنند، تکه‌تکه می‌کنند، می‌سوزانند، زهکشی می‌کنند، با بولدوزر صاف می‌کنند، سوراخ می‌کنند، درش می‌آورند و مسموم می‌کنند.

راه‌های زیادی برای کشتن یک گرگ در آمریکا وجود دارد. اما بیشتر آنها پیش پا افتاده و تکراری هستند. بعید است که این روش‌ها برای شما تحسین و بدنامی به ارمغان بیاورند. اگر به سادگی از هلیکوپتر گرگی را به رگبار ببندید، با بمب سیانید M-44 گرگی را بکشید، در لانه گرگی پر از توله گرگ‌ها گاز بریزید و کبریت بکشید، با یک قاتل اجیر شده از طرف دولت برای کشتن گرگ قرارداد ببندید، با پهباد گرگی را ردیابی کنید و با تفنگ دوربرد و دوربین تلسکوپی به آن شلیک کنید، سم موش را به لاشه گوزن نر تزریق کنید و منتظر بمانید تا گرگ‌ها (و هر کس دیگری) از آن تغذیه کنند و به طرز دردناکی بمیرند، با کامیون سایبری خود از روی یکی از آنها رد شوید یا مانند فرماندار فعلی مونتانا، گرگی را در تله بگیرید و بعد از اینکه چند روز دردناک برای آزادی تقلا کرد، قهرمانانه به آن شلیک کنید، کمتر کسی از شاهکار شما باخبر خواهد شد.

اما اگر می‌خواهید نامتان در روزنامه‌ها و چهره مستنان در تلویزیون کا بلی دیده شود، باید خلاق‌تر باشید. دیگر نمی‌توانید فقط یک ساد بیست معمولی باشید؛ باید فراتر بروید. باید شکنجه گرگ خود را به مردم نشان دهید. این را در نظر بگیرید: از زمانی که گرگ‌ها تحت قانون گونه‌های در معرض خطر، حمایت خود را از دست داده‌اند، سالانه بیش از ۱۰۰۰ گرگ در ایالات متحده کشته می‌شوند، یا توسط شکارچیان، شکارچیان غیرقانونی یا قاتلان گرگ دولتی. آنها بی‌سروصدا، بی‌رحمانه و ناشناس کشته می‌شوند. به سختی کسی متوجه می‌شود.

در سال ۲۰۲۴، مردی اهل وایومینگ به نام کدی رابرتز تصمیم گرفت همه این‌ها را تغییر دهد. رابرتز یک شرکت حمل و نقل در دنیل، وایومینگ، شهری کوچک در دره گرین ریور در جنوب شرقی جکسون، را اداره می‌کند. او مرد بالغی است که دوست دارد عکس‌هایی از خودش را در فیس‌بوک با حیواناتی که کشته است، منتشر کند: قرقاول، گوزن شمالی، آهو و یک شیر کوهی. اما صرفاً ژست گرفتن با حیوانات وحشی سلاخی شده، آنقدرها هم مورد توجه قرار نگرفت. سپس یک روز در اواخر فوریه، رابرتز سوار بر ماشین برفی خود بود که گرگی را دید، گاز داد و شروع به تعقیب آن کرد. می‌دانید، همه اینها برای سرگرمی بود. در نهایت، رابرتز به حیوان وحشت‌زده و خسته رسید و دو بار از روی آن رد شد. او می‌توانست بار سوم هم از روی آن رد شود و هیچ‌کس اهمیتی نمی‌داد. مانند ۸۵ درصد از وایومینگ، این بخش از دره گرین ریور، که بین کوه‌های گروس و نتر و ویند ریور قرار دارد، منطقه شکار شکارچیان است، به این معنی که می‌توانید تقریباً هر گرگی را که می‌بینید بکشید، به هر شکلی که می‌خواهید آن را بکشید و هیچ‌کس توجه زیادی نخواهد کرد، مطمئناً نه دولت و نه سی‌ان‌ان تعقیب گرگ با اسنوموبیل و زیر گرفتن مکرر آن در وایومینگ کاملاً قانونی است. برخی حتی آن را ... می‌نامند.

سپس رابرتز ایده‌ای به ذهنش رسید که اورامشهور می‌کرد به جای اینکه گرگ زخمی را از بدبختی‌اش نجات دهد (یا خدای ناکرده، یک دامپزشک برای درمان زخم‌هایش پیدا کند)، چرا آن را به شهر برنگرداند و اسیرش را در جامعه نشان ندهد؟ بنابراین رابرتز دهان گرگ را با چسب نواری بست و آن را تا خانه‌اش، دنیل، با جمعیت ۱۵۸ نفر، کشاند، جایی که از خودش و جایزه‌اش سلفی گرفت. در یکی از عکس‌ها، رابرتز خندان، در حالی که یک آبجو در دست دارد، در کنار حیوان در مانده چمپا تمه زده است، که زیست‌شناسان بعداً تخمین زدند که چیزی بیش از یک توله سگ نیست، احتمالاً فقط نه ماه سن دارد. اما در وایومینگ، حتی توله سگ‌ها هم شکار منصفانه‌ای هستند. می‌توانید به آنها شلیک کنید، آنها را به دام بیندازید، با چماق بزنید، مسموم کنید، بسوزانید و از آنها به عنوان پرش برای اسنوموبیل خود استفاده کنید. از نظر قانونی هیچ‌کدام از این کارها اشکالی ندارد.



اینجا جایی است که رابرتز از خط قرمزهایی که نا مش را بر سر زبان‌ها انداخت ، عبور کرد. آن شب، کدی جایزه‌اش را به قدیمی‌ترین ساختمان شهر، بار گرین ریور، برد. او که همیشه اهل شوخی و مزاح بود، وارد سالن شد و اعلام کرد که یک «سگ گله گمشده» پیدا کرده است. متصدی بار که می‌دانست اتفاقی افتاده ، گفت: «کدی، بهتر است یک شیر لعنتی نیاوری!»

شیر نبود (البته این بار). یک توله گرگ زاویه دار، لرزان ، به شدت زخمی با پوشش خاکستری روشن بود - گرگی که به سختی می‌توانست حرکت کند. گرگ حالا پوزه بند داشت و دو قلاده، یک قلاده ردیاب و یک قلاده شوک، به گردنش بسته شده بود. رابرتز گرگ را با قلاده چرخاند و صیدله شده‌اش را به حدود ۳۰ متری بار گرین ریور که ظاهراً بسیاری از آنها از اقوامش بودند، نشان داد. پس از چند ساعت نوشیدن و فخر فروشی، رابرتز گرگ را از این مکان محترم بیرون کشید و با شلیک گلوله آن را کشت. با شلیک گلوله آن را کشت. (اگرچه برای اینکه تصویری از نظر مقامات و ایومینگ فیش اند گیم در مورد گرگ‌ها داشته باشید، در گزارش آنها در مورد این حادثه، به توله گرگی که رابرتز با قلاده و شوکر در پشت سالن شکار شکار کرده بود، به عنوان "شکار شده" اشاره شده است.)



خبر این منظره الهام‌بخش خیلی زود پخش شد و در نهایت به دفاتر اداره شکار و ماهیگیری و ایومینگ رسید. تحقیقاتی آغاز شد. نه در مورد شکنجه و مرگ گرگ ، که از

دیدگاه ایالت وایومینگ امری مطلوب بود، بلکه در مورد چگونگی اجتماعی شدن گرگ، چگونگی ورودش به شهر، ورود به یک بار، گذراندن ساعت‌ها با انسان‌ها بدون کشتن یا حتی گاز گرفتن کسی، و حتی نوازش و همدردی برخی از مشتریان با این سگ وحشی با درندگی افسانه‌ای. این خطی بود که نباید از آن عبور کرد. این عملی بود که باید مجازات می‌شد. بنابراین در ابتدا به رابرتز به جرم نگهداری غیرقانونی حیوانات خونگرم اختاریه داده شد. او به مبلغ ۲۵۰ دلار جریمه شد، جریمه‌ای که رابرتز با کمال میل آن را پرداخت کرد. یکی از افراد محلی به WyoFile گفت که رابرتز «در شهر می‌گشت و به مردم می‌گفت که ارزشش را دارد. ۲۵۰ دلار؟ این یک دور برای بار است.» این بهای شهرت است... یا بدنامی. این دو تقریباً در جامعه آمریکا این روزها جدایی نا پذیرند. [رابرتز در نهایت به جرم ظلم به حیوانات متهم و مجرم شناخته شد و در آوریل ۲۰۲۶ به ۱۸ ماه آزادی مشروط و ۱۰۰۰ دلار جریمه محکوم شد.]



مردی اهل وایومینگ، کابوتی زخمی را از دم می‌گیرد و آن را چندین یارد به هوا پرتاب می‌کند.

دو سال بعد، مرد دیگری از وایومینگ، کابوتی را شکنجه، لگد، پرتاب و بارها با چاقو به قتل رساند.

این ویدئو توسط یک کارآگاه خصوصی برای روزنامه کابوی استیت دیلی ارسال شده است. این ویدئو منظره‌ای بیابانی در زمستان را نشان می‌دهد. مردی با لباس استتار، زیر بوته‌ای یخی می‌رود و کایوتی را از دمش بیرون می‌کشد. کایوت خونریزی دارد. قبلاً زخمی شده است. مرد، حیوان زخمی را به هوا پرتاب می‌کند. (وزن متوسط یک کایوت فقط 30 پوند است، اگرچه این یکی حتی لاغرتر به نظر می‌رسد.) کایوت چند یارد دورتر فرود می‌آید. کایوت به نظر گیج می‌رسد. سپس پس از چند ثانیه، بلند می‌شود و سعی می‌کند فرار کند. اما به نظر می‌رسد یکی از پاها یش شکسته است. در حالی که سعی می‌کند لنگان لنگان از مهاجم خود دور شود، به سختی می‌تواند حرکت کند



مردی اهل وایومینگ، قبل از اینکه کایوت زخمی را با ضربات چاقو بکشد، او را لگد می‌زند.

مرد، کایوت را تعقیب می‌کند و به سر حیوان فلج لگد می‌زند. کایوت از درد زوزه می‌کشد. سپس می‌افتد. مرد چاقویی بیرون می‌کشد. او دور کایوت که دراز کشیده و از درد و ترس می‌لرزد، قدم می‌زند. نفس کایوت به سختی بالا می‌آید. مرد چاقو را در شانه کایوت فرو می‌کند. سپس دوباره به کایوت لگد می‌زند. کایوت سرش را بالا می‌آورد. دهانش باز است. کایوت به مردی که چاقو به دست دارد و بالای سرش ایستاده است، خیره می‌شود. مرد با تیغه صاف چاقویش به سر کایوت ضربه می‌زند. ویدیو قبل از اینکه مرد یک بار دیگر کایوت را زخمی کند، تمام می‌شود.

هر کسی که با سگ‌ها زندگی کرده باشد و هوش سگ‌ها، حس آنها نسبت به خودشان، وفاداری و غرورشان را بشناسد، آخرین نگاه کایوت زخمی به شکنجه‌گرش را تشخیص می‌دهد: چرا من، من چه کار کرده‌ام؟ این نگاه خیانت به پیوند تکاملی مشترک بین انسان‌ها و سگ‌ها است.



مردی اهل وایومینگ در حال لگد زدن به سر یک کایوت زخمی، قبل از اینکه با چاقو او را بکشد.

پس از انتشار این ویدئو، مردی اهل وایومینگ در بیانیه‌ای ویدئویی اعتراف کرد که او کسی بوده که کایوت را شکنجه داده و کشته است. نام او ارزش ذکر ندارد، اما می‌توانید اعترافات او را اینجا پیدا کنید.

او گفت که در غرب تگزاس به شکار کایوت رفته است. او و دوستش با یک ATV یک کایوت را تعقیب کرده و حیوان را زخمی کرده‌اند. سپس او پیاده کایوت را تعقیب کرده است. مرد وایومینگی گفت: «وقتی به آن (کایوت) رسیدم، اممم، نمرده بود، هنوز زنده بود. آن را از میان بوته‌ها بیرون کشیدم، اممم، پاهایش را از زیرش بیرون انداختم، به آن چاقو زدم، می‌دانید، داشت به من غرغر می‌کرد، دوباره به آن لگد زدم.» مرد وایومینگی گفت که هیچ احترامی برای کایوت‌ها، گرگ‌ها و سایر شکارچیان قائل نیست زیرا آنها طعمه خود را «تکه تکه» میکنند «این بهانه نیست، این فقط یک واقعیت زندگی است»

من شک دارم که مرد وایومینگ و گان باشد. او چگونه گوشتی را که مصرف می‌کند، می‌کشد و آماده می‌کند؟ آیا او کشتارگاه را برای دریدن و تکه تکه کردن آن به جای خود می‌فرستد؟ مکان‌های وحشتناک تری روی زمین از یک مرکز تغذیه محدود یا یک کشتارگاه IBP وجود دارد.

مرد وایومینگ گفت که آنها آن روز در حال شکار کایوت بودند زیرا به اسب‌ها و دام‌های دوستش حمله کرده بودند. کایوت معمولی حدود 30 پوند وزن دارد، این یکی حتی لاغرتر به نظر می‌رسد. این کمتر از نصف اندازه لولا، سگ چوپان استرالیایی ما است. لولا حتی اگر می‌خواست هم نمی‌توانست یک اسب هزار پوندی را از پا درآورد، و یک کایوت هم همینطور. کایوت‌ها عمدتاً جوندگان را می‌خورند: موش، ول، موش صحرایی و سنجاب. آنها اگر بتوانند خرگوش بگیرند، که نادر است، خرگوش می‌خورند. مانند RFK جونیور، آنها علاقه زیادی به لاشه حیوانات، به خصوص لاشه‌های جاده‌ای دارند. آنها از

قورباغه، مار، سوسک و ملخ تغذیه می‌کنند. آنها علف و برگ را می‌جویند، آجیل، قارچ و انواع توت می‌خورند. اما گوسفند، خوک، گاو، سگ یا اسب نمی‌خورند. بودن با آنها خوب است. آنها عصرها موسیقی زیبایی می‌سازند، زوزه می‌کشند، می‌خندند و زوزه می‌کشند، از یک رشته درخت به رشته دیگر، به سبکی آوازگونه که می‌تواند نیم ساعت ادامه یابد. آنها با یکدیگر، با ما، با هر موجودی که گوش می‌دهد ارتباط برقرار می‌کنند. و اگر به اندازه کافی گوش دهید، کم‌کم متوجه می‌شوید که این آهنگ‌ها چه چیزی را بیان می‌کنند: شادی، شهوت، تنهایی، ترس، یک سرکشی وحشیانه.

مرد وایومینگ برای یک شرکت لباس و تجهیزات فضای باز به نام Born Primitive کار می‌کرد، که پس از اعتراف به شکنجه و کشتن کایوت، او را اخراج کرد و در یک بیانیه مطبوعاتی گفت: "Born Primitive Outdoor از شکار اخلاقی حمایت می‌کند." هر چه که باشد. دولت ترامپ به تازگی استفاده از بمب‌های سیانید M40 را به عنوان وسیله‌ای «اخلاقی» برای کشتن کایوت‌ها، دستگاه‌هایی به همان اندازه وحشیانه که وحشیگری مرد وایومینگ با چاقو نشان داد، دوباره قانونی کرده است.

شما تا کجا کشتار اخلاقی موجودات ذی‌شعور را پیش می‌برید؟ این منطق به کجا منجر می‌شود؟ به کشتن گرگ‌هایی که در مرز پارک ملی یلوستون پرسه می‌زنند؟ به کشتن ببرهای بنگال در معرض خطر انقراض برای محافظت از گردشگران محیط زیست؟ ایستادگی در برابر تریوان مارتین و کیسه اسکیتلز و قوطی چای سرد آریزونا؟ شلیک به سر کودکانی که در شهر غزه برای غذا تقلا می‌کنند؟



مردی اهل وایومینگ که با چاقویش یک کایوت زخمی را انیت و شکنجه می‌کند

پس از "پمپاژ سرب" به درون گله گرگ‌ها و تماشاى خونریزی مرگبار یک گرگ ماده زخمی، جنگلبان جوان، آلدو لنوپولد، به چشمان گرگ نگاه کرد و "آتش سبز شدیدی" را دید که شعله‌ور می‌شد، که او آن را به عنوان پایان چیزی حیاتی در آمریکا تشخیص

داد. این تجربه زندگی او را تغییر داد و تاریخ جنبش محیط زیست آمریکا را به طور اساسی تغییر داد. تقریباً یک قرن بعد، زمانی که بخش زیادی از حیات وحش آمریکا از بین رفته، پودر شده و به اعداد در ترازنامه‌ها تبدیل شده است، مرد وایومینگی، چرم فروش در کامو، که کاملاً برای شکار و کشتن مجهز شده بود، وقتی به چشمان در حال مرگ کایوت نفس نفس زنان و خونریزی نگاه کرد، چه دید؟ یک تهدید؟ شما دم حیوانی را که واقعاً از آن می‌ترسید، نمی‌گیرید، دنبالش نمی‌دوید و لگد نمی‌زنید، نه؟ نمی‌دانم. اما فکر نمی‌کنم چیزی دیده یا احساس کرده باشد. حتی انعکاس تصویر خودش در تاریکی شیشه‌ای هم نبود، و نسبت به فضای خالی اطرافش بی‌حس مانده بود. برای مرد وایومینگی، این صرفاً یک مورد «چشم‌انداز بسیار بد برای جامعه شکارچیان» بود. این هم از این: نگرانی در مورد اینکه از نظر سایر شکارچیان چگونه به نظر می‌رسد در مقابل اینکه او از نظر کایوت چگونه به نظر می‌رسد و ظاهری که کایوت به او می‌داد.



قیافه کایوت در حال مرگ.

کایوت (به انگلیسی Coyote) گونه‌ای سگ‌سان وحشی کوچک و بسیار سازگار (Canis latrans) بومی آمریکای شمالی است. بسته به متن، این کلمه معانی فرهنگی، عامیانه و حرفه‌ای مختلفی دارد.... **تفصیل توسط این قلم**

. مرد وایومینگی، رنجر تنها نیست. اعمال وحشیانه او به سادگی ضبط و به افراد اشتباهی درز کرده است. او یکی از هزاران نفری است که با همان ذهنیت سفید، سفید پوست، می‌کشند چون می‌توانند، چون می‌خواهند، چون مجبورند. گروهی وجود دارد که کایوت‌ها را می‌کشند. این کار آنهاست. این بخشی از چیزی است که فکر می‌کنند آنها را به عنوان مرد تعریف می‌کند.

در واقع، تعداد آنها آنقدر زیاد است که تقریباً هر دقیقه از روز در ایالات متحده یک کابوت کشته می‌شود، بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر در سال. سال به سال. آنها تیر می‌خورند، به دام می‌افتند، مسموم می‌شوند و بمباران می‌شوند. آنها توسط دسته های سگ، توسط ATVها، توسط قاتلان دولتی در هلیکوپترها تعقیب می‌شوند. آنها برای ورزش کشته می‌شوند، برای سرگرمی کشته می‌شوند، از روی نفرت کشته می‌شوند، از روی اضطراب کشته می‌شوند، از روی کسالت کشته می‌شوند. آنها در مسابقات کشتن کشته می‌شوند. آنها در لانه‌های خود با توله‌هایشان کشته می‌شوند. آنها را زنده زنده می‌سوزانند، برای تفریح. در واقع، دید بدی دارند. خیلی بد. اما آن «دید بد» اغلب نکته اصلی است. آنها به عنوان نوعی گواهی بر «سفیدپوست بودن» شما به عنوان یک مرد آمریکایی عمل می‌کنند. اینکه چگونه ثابت می‌کنید یک قاتل واقعی هستید. اینکه کاری که انجام داده‌اید واقعی است، رفیق. خشونت بی‌دلیل فقط زمانی معنادار است که آشکار باشد. وقتی بارها و بارها به اشتراک گذاشته شود. وقتی لایک یا دیسلایک زیادی بگیرد. فرقی نمی‌کند کدام مردم باید بدانند که شما چه کاری انجام داده‌اید، چگونه آن را انجام داده‌اید و از همه مهمتر، اینکه آن را بدون پشیمانی انجام داده‌اید. اینکه در زیر «تغییر و تحولات»، این ماهیت ذاتی شماست.

سطری چند درمورد نویسنده این مقاله :

جفری سنت کالر، سردبیر مشترک CounterPunch است. جدیدترین کتاب او «عیش و نوش دزدان: نئولیبرالیسم و نارضایتی‌های آن» (با الکساندر کاکبرن) است. با او می‌توان از طریق sitka@comcast.net یا در توییتر [@JeffreyStClair3](https://twitter.com/JeffreyStClair3) تماس گرفت

----- با تقدیم احترامات «2026-06-27» -----

